

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن  
إلى قيام يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي  
كلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها  
طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن  
العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله  
أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على  
الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أولا ثم العن الثانی والثالث والرابع  
اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل  
أبی سفیان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

**شنبه ۹۷/۱۱/۲۷ (جلسه ۴۳۲)**

کلام در اجتماع امر و نهی بود. مرحوم آخوند ره اموری را قبل از ورود در بحث  
متعرض شده است.

امر اول این بود که مقصود از کلمه ی واحد چیست؟

عرض کردیم معنای واحد، سه احتمال دارد. یکی این که مقصود، واحد شخصی  
جزئی باشد. یعنی امر به این فعل مخصوص و نهی از همین فعل. احتمال دوم این بود

که امر شود از یک واحد جنسی و نهی بشود از یک واحد جنسی مثل امر به سجده و نهی از سجده. احتمال سوم این بود که امر به یک عنوان بشود ولو کلی باشد و نهی از یک عنوان بشود ولو کلی باشد ولی مصداق این امر و نهی در مجمع، متحد باشد و یک مصداق داشته باشند.

مرحوم آخوند فرمود مقصود احتمال سوم است. امر شده به صلاة، نهی شده از غضب، غضب هم کلی است و صلاة هم کلی است. صلاة در دار غضبی هم کلی است. حال آیا این امکان دارد یا ندارد؟ اما این که واحد جنسی، نهی بشود از حصه ای از سجده که سجده لغیر الله سبحانه و تعالی باشد یا امر بشود به یک حصه ای از سجده که سجده ی الله سبحانه و تعالی باشد اشکال ندارد.

#### امر دوم

امر دوم که در کفایه بیان فرمود این بود که فرق بین مساله اجتماع امر و نهی و مساله نهی از عبادت مقتضی فساد هست یا نه؟ چیست؟

سه تا فرق در کفایه ذکر می فرماید. یکی فرقی است که از مرحوم صاحب فصول نقل می کند. یکی فرقی است که شاید از سید مدقق شیرازی یا از کسی دیگر نقل می کند. یک فرق هم خود آخوند بیان می فرماید.

فرقی که مرحوم آخوند بیان می فرماید ماحصلش این است که نزاع در اجتماع امر و نهی، نزاع صغروی است اما نزاع در نهی از عبادت مقتضی فساد هست یا نه؟ نزاع کبروی است.

در واقع، اجتماع امر و نهی جائز است یا جائز نیست، این محل بحث نیست چون همه می دانند که اجتماع امر و نهی، در یک مورد جائز است و در یک مورد جائز نیست. ما دوتا کبری داریم. یک کبری این است که اگر چنانچه یک وجود واحد،

یک فعل واحد، یک مصداق واحد هم مأمور به باشد و هم منهی عنه باشد محال است. یک کبرای دیگر داریم که اگر متعلق امر، غیر از متعلق نهی باشد، این جائز است. مرحوم آخوند و آقای خوئی و آقای نائینی و شیخنا الاستاذ و بعضی دیگر می فرمایند بحث ما این است که آیا اجتماع امر و نهی در مقام که امر خورده به عنوان صلاة و نهی خورده به عنوان غضب، آیا داخل کبرایی است که متعلق امر، غیر از متعلق نهی است؟ دو تاشیء است؟ که اگر این باشد قطعاً جائز است. یا نه. داخل این کبری است که یک وجود واحد هم مأمور به باشد و هم منهی عنه باشد که این قطعاً محال است. بحث در اجتماع امر و نهی از این است که آیا امر از عنوان به معنوی سرایت می کند یا نمی کند؟ نهی از عنوان به معنوی سرایت می کند یا نمی کند؟ وقتی شارع می فرماید «یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلوة» یک عنوان صلاة داریم و یک وجود خارجی صلاة داریم. وقتی می فرماید «لا تغضب» یک عنوان غضب داریم و یک وجود خارجی غضب داریم. کلام این است که آیا امر از عنوان به معنوی سرایت می کند؟ نهی از عنوان به معنوی سرایت می کند؟ اگر امر از عنوان صلاة به معنوی سرایت کرد و نهی از عنوان غضب به معنوی سرایت کرد، بما این که معنوی این دو عنوان یکی است، قطعاً اجتماع امر و نهی محال است. اما اگر نهی از عنوان سرایت نکرد به معنوی یا امر از عنوان به معنوی سرایت نکرد، عنوان صلاة با عنوان غضب، دو تاست و لذا اجتماع امر و نهی جائز است. پس مرحوم آخوند می فرماید نزاع در اجتماع امر و نهی، صغروی است لذا تعبیر این است که آیا امر از عنوان به معنوی سرایت می کند یا نمی کند؟ یا بعضی همین را به عبارت آیا تعدد عنوان موجب تعدد معنوی می شود یا نمی شود؟ ذکر کرده اند. عنوان صلاة و عنوان غضب، دو تا عنوان است. آیا این موجب تعدد معنوی می شود یا نمی شود؟

بنابر این در اجتماع امر و نهی، بحث از این نیست که «هل يجوز اجتماع الامر و النهی؟» این که معنا ندارد. بحث از سرایت عنوان به معنون است.

ولی در باب نهی از عبادت مقتضی فساد است، بحث از این است که بعد از آن که قبول داریم که نهی به عبادت خورده، آیا این مقتضی فساد هست یا نه؟ خوب این نزاع کبروی است. این دو تا مساله است و در اول کفایه، آخوند فرموده تمایز علوم به اغراض است. وقتی که غرض و جهت بحث دو تا شد، دو تا مساله می شود. دو تا علم دو تا غرض داشت، دو تا علم می شود.

صاحب فصول ره فرموده نه! فرق بین اجتماع امر و نهی با نهی از عبادت مقتضی فساد است در این است که اگر چنانچه امر به یک عنوان خورد و نهی به یک عنوانی خورد و اینها متغایر بودند، دو تا عنوان بودند ولو نسبتشان عام و خاص مطلق باشد یا عام و خاص من وجه باشد، اگر دو تا عنوان بودند، به یک عنوان امر خورد و به یک عنوان نهی خورد، اجتماع امر و نهی جائز است یا نه؟

ولی در نهی از عبادت مقتضی فساد است، موضوع مساله این است که اگر یک عنوانی مأمور به بود، همان عنوان با یک قیدی منهی عنه بود، این جائز است یا جائز نیست؟ شارع می تواند به طبیعی صلاة امر کند و از حصه ای که صلاة در دارد غصبی باشد یا صلاة در حمام باشد، نهی بکند؟ نزاع این است. دو تا موضوع است و دو تا مساله هم می شود. این کلام صاحب فصول ره است.

مرحوم آخوند اشکال می فرماید تمایز علوم به اغراض است نه به این که موضوع ها دو تا باشد. چه بسا ممکن است موضوع و محمول در دو تا مساله مشترک باشد ولی غرض دو تا باشد، این غرض که دو تا می شود باعث بشود که دو تا مساله بشود. مثلاً تکا کاتم را هم صاحب علم معانی بیان از آن بحث می کند و هم علم صرف از آن

بحث می کند. تکا کاتم را صاحب معانی بیان بحث می کند که شرط فصاحت این است که کلمه سلیس و روان باشد و راحت تلفظ بشود لذا این لفظ نباید در کلام باشد. صرفی هم بحث می کند که تکا کاتم، از چه بابی است؟ از باب تفاعل است؟ از باب رباعی مجرد است مثل تزلزل؟ صرفی و معانی بیان، موضوعشان یکی است. ولی غرضشان دوتا است. جناب صاحب فصول، تازمانی که غرض دوتا نباشد، تعدد موضوع موجب تعدد مسائل نمی شود. اگر غرض دوتا باشد دوتا مساله است ولو این که یک موضوع داشته باشد. اگر غرض واحد باشد، یک مساله است ولو این که موضوعش متعدد باشد. لذا هیچ وقت در علم نحو، نمی گویند که «ضرب زید» «زید» فاعل است و بحث از زید بکنند. یا «اکل عمرو» عمرو هم فاعل است و نمی گویند از «عمرو» بحث کنیم. این که زید غیر از عمرو است مهم نیست. آنچه که در جهت بحث دخیل است، مهم است.

مرحوم آخوند در ادامه فرق سومی را که بعضی گفته اند بیان می فرماید. بعضی ها گفته اند در اجتماع امر ونهی، بحث عقلی است یعنی آیا عقلا جائز است اجتماع امر و نهی یا جائز نیست؟ ولی بحث در نهی از عبادت مقتضی فساد است، بحث لفظی است. آیا لفظ نهی دلالت بر فساد می کند یا نمی کند؟

مرحوم آخوند می فرماید ما گفتیم که تمایز علوم به تمایز اغراض است. اگر بحث در هر دوتا از فساد و عدم اجتماع امر و نهی باشد منتها یکی عقلا و یکی لفظا، این دوتا مساله نمی شود بلکه یک مساله است. غایة الامر باید این یک مساله را تفصیل داد و بگوییم «يجوز عقلا و لا يجوز لفظا»

اشکال دومی که می فرماید این است که بحث از نهی از عبادت مقتضی فساد است، بحث لفظی نیست. منتها چون نهی، ظهورش در لفظ است. قول لفظی را می

گویند نهی. این باعث اشتباه شده است. این از باب غلبه است چون غالب نهی ها از لفظ استفاده می شود. و الا بحث ما در نهی از عبادت مقتضی فساد هست یا نه؟ اعم از از این است که لفظ باشد یا غیر لفظ باشد.

این فرمایشاتی است که مرحوم آخوند در کفایه ذکر کرده و آقای خوئی و جماعتی دیگر هم آن را تأیید کرده اند.

اما به عقل قاصر فاطر ما این فرمایشات آخوند ره در کفایه درست نیست اگر چه که این بحث که آیا یک مساله است یا دو مساله، آنقدر ارزش ندارد که اصولی و قتش را برای آن بگذارد. ولی در حد اشاره به خاطر این که در آینده عمده ی بحث اجتماع امر و نهی بر این مطلبی است که عرض می کنیم، می گوئیم: ما جناب آخوند! نفهمیدیم که چرا در بحث اجتماع امر و نهی اگر امر از عنوان به معنوی سرایت کند، اجتماع امر و نهی جائز نیست و اگر سرایت نکند، جائز است؟ خوب به چه دلیل می گوئید که این بحث، صغروی است؟ این که بحثی صغروی باشد دو میزان دارد:

- یا باید بگوئید که اصحاب، بحث را صغروی مطرح کرده اند و گفته اند «هل تعدد الجهة یوجب تعدد المعنون أم لا؟» یا «هل یسری الامر من العنوان الی المعنون؟». خوب در این صورت حرف شما درست است چون می گوئید ما کاری نداریم، مهم این است که اصحاب، بحث را صغروی مطرح کرده اند و خود همین یک جهت عقلانی است که بر آن منوال پیش برویم.

ولی این فرض که مطابق واقع نیست. آنچه که بحث کرده اند این است که «هل یجوز اجتماع الامر و النهی أم لا؟» و خود شما هم قبول دارید که عنوان بحث همین است.

- یا باید بگویید درست است که عنوان بحث همین است، ولی آنچه که معقول است این است که باید بحث کنیم که آیا امر از عنوان به معنوی سرایت می کند یا نه؟ اصحاب از باب غلبه بحث را آنطور طرح کرده اند.

اما جناب آخوند! این هم غلط است چون ما هر چه فکر کردیم و در فرمایشات اعظم گشتیم این کلمه را پیدا نکردیم که امر از عنوان به معنوی سرایت می کند، چه ربطی به مقام دارد؟ این که تعدد عنوان موجب تعدد معنوی می شود، چه ربطی به مقام دارد؟ ولو آنطور که در ذهن دارم حاج شیخ ره و مرحوم امام چون قائل اند که امر به عنوان خورده و نهی از عنوان شده، آقای خوئی! آقای آخوند! ما که نفهمیدیم این چه دخلی به مقام دارد چون اجتماع امر و نهی، آیا جائز است یا نه؟ لبّش به دو محذور بر می گردد:

یک محذور این است که اوامر، تابع ملاکات و مصالح است و نواهی، تابع مفسد است. شیء واحد نمی تواند هم مصحلت ملزمه ی غالبه داشته باشد و هم مفسده ی ملزمه ی غالبه. خوب آقای آخوند! امر از عنوان معنوی سرایت بکند یا نکند، خلاصه ملاک که در وجود خارجی است و در عنوان نیست. حالا تعدد جهت، موجب تعدد معنوی بشود یا نشود، سرایت بکند یا نکند. چه ربطی دارد؟!

محذور دوم این است که در مقام امتثال، عبد چه کار بکند؟ اگر بیاورد طبق امر، نهی را چه کار کند؟ اگر ترک کند، امر را چه کار بکند؟ قدرت بر امتثال ندارد. حالا شارع بفرماید امر من از عنوان به معنوی سرایت نمی کند. عبد می گوید درست است ولی من بخواهم امتثال کنم، باید معنوی را بیاورم و نمی توانم هم بیاورم و هم ترک بکنم.

و عجیب است از مرحوم آقای خوئی! شما که می فرمایید در امور اعتباری، تضاد و تماثل و استحاله و امثال آن نیست؛ خوب اگر شارع همین صلاة را بفرماید مأمور به هست و هم بفرماید منهی عنه است؛ امر اعتباری که اشکال ندارد. محذور یا بر می گردد به مبدأ یا بر می گردد به منتهی. لذا یعنی چه که جهت بحث اینجا این است و جهت بحث آنجا آن است؟! این را نمی فهمیم!

لذا این فرمایش مرحوم آخوند که دیگران هم قبول کرده اند، اصلا جهت بحث نیست.

اگر این دو بخواهند دو مساله باشند، کسی که این بحث را خوب فهمیده - چون گاهی چیزی در ذهن انسان هست که وقتی می بیند که دیگران هم گفته اند خوشحال می شود، هر کسی که طرفدار پیدا می کند خوشحال می شود مخصوصا اگر کسانی که گفته اند، اهل بخیه باشند مثل مرحوم آقای ایروانی ره - مرحوم آقای ایروانی ره است. آقای آخوند! در این که نهی از عبادت مقتضی فساد هست یا نه؟ اگر ما بحث کنیم که نهی در عبادت، مقتضی فساد هست؟ از این جهت که این عبادت نهی ندارد چون امر و نهی با هم جمع نمی شوند؛ بنابراین حقیقتا نهی در عبادت یکی از مصادیق اجتماع امر و نهی می شود چون آنکه می گوید نهی از عبادت مقتضی فساد است به این خاطر می گوید که وقتی عبادت، منهی عنه شد، امر ندارد. چرا امر ندارد؟ چون اجتماع امر و نهی جائز نیست.

اما اگر کسی بگوید که ولو اجتماع امر و نهی جائز باشد مع ذلک نهی از عبادت مقتضی فساد است، از حیث دیگر؛ دوتا مساله می شود. ولی خوب جناب آخوند! خود شما در اجتماع امر و نهی فرمودید اگر چنانچه اجتماع امر و نهی جائز باشد، ثمره اش این است که این شخص عدّ مطیعا و عاصیا و عبادتش صحیح است.



بنابراین اجتماع امر و نهی با نهی از عبادت دو مساله باشد روی مسلک مرحوم  
آخوند درست نمی شود.

در عین حال در بین این کلمات، خدا رحمت کند صاحب فصول را. اگر بخواهیم  
فرقی بگذاریم و در برویم، باز فرق صاحب فصول اولی است. صاحب فصول می فرماید  
در اجتماع امر و نهی، بحث از این است که امر به یک عنوان بخورد و نهی از یک  
عنوان بشود و بین این دو عنوان ممکن است عام و خاص من وجه باشد و ممکن است  
عام و خاص مطلق باشد. ولی در نهی از عبادت، امر به یک عنوان خورده و نهی هم به  
همان عنوان خورده ولو با قید.

بنابراین اجتماع امر و نهی با نهی از عبادت مقتضی فساد است، یک مساله است  
مگر این که یا حرف صاحب فصول را بزنیم که به مجرد تمایز موضوعات، مساله دوتا  
بشود یا این حرف را بگوییم که نهی از عبادت مقتضی فساد است، مبتنی بر این است  
که حتی اگر اجتماع امر و نهی جائز باشد، باز نهی از عبادت مقتضی فساد است. ولی  
این حرف را کسی نمی زند و تمام کسانی که در نهی از عبادت بحث کرده اند و گفته  
اند که فاسد است، به این بحث برگردانده اند و گفته اند که چون امر ندارد. امر با نهی  
جمع نمی شود.

#### امر سوم

آیا اجتماع امر و نهی، مساله ی اصولی است؟ مساله ی فقهی است؟ یا مساله ی  
کلامی است؟ یا از مبادی احکام است؟ یا از مبادی تصویری است؟ یا از مبادی تصدیقیه  
است؟

مبادی تصدیقیه: آن مسائلی است که برای اثبات محمول برای موضوع به کار برده  
می شود. مثلاً می گویند علم اصول از مبادی تصدیقیه علم فقه است چون در فقه بحث

می‌کنیم که آیا صلاة جمعه واجب است یا نه؟ می‌گوییم بله چون خبر واحد قائم شده است. یا می‌گوییم نه چون اجماع بر عدم وجوب نماز جمعه داریم یا دلیلی بر وجوب آن در دوران غیبت نداریم یا سیره‌ی متشرعه بر ترک نماز جمعه بوده یا روایت. خوب همه‌ی اینها در واقع بحث‌های اصولی است. یعنی در اصول از حجیت سیره بحث کرده‌ایم. از حجیت خبر واحد بحث کرده‌ایم. لذا می‌گویند علم اصول از مبادی تصدیقیه علم فقه است.

مبادی تصویری: معنای موضوع، معنای محمول، اجزاء موضوع، اجزاء محمول، اینها می‌شوند مبادی تصویری. مثل این که معنای وجوب چیست؟ معنای صلاة جمعه چیست؟ شاید بتوان گفت بحث لغت از مبادی تصویری علم فقه است مثلاً اگر چه این را در کلمات ندیده‌ایم.

مبادی احکامیه: حالات حکم را می‌گویند. مثل این که آیا اجتماع امر و نهی جائز است یا نه؟ آیا مقدمه‌ی واجب، واجب است یا نه؟ مسائل فقهی: بحث از حکم شرعی فعل مکلف است.

ممکن است به ذهن بیاید که جواز اجتماع امر و نهی و عدم جواز آن، بحث فقهی باشد چون «هل الفعل المأمور به، منهي عنه أم لا؟»

ممکن است به ذهن بیاید که این بحث از مبادی احکامیه است چون از جواز وجوب و حرمت که حکم شرعی است بحث می‌کند.

حالا ما که علمی نداریم به عنوان مبادی احکامیه که در مورد مبادی احکامیه نوشته شده باشد. مبادی تصویری هم همینطور است.

مرحوم آخوند می فرماید این مساله، اصولی است چون درست است که عنوان بحث، از جواز اجتماع امر و نهی است ولی واقع بحث که این نیست. واقع بحث این است که آیا امر از عنوان به معنوی سرایت می کند؟ آیا نهی از عنوان به معنوی سرایت می کند؟ نتیجه ی این مساله در طریق استنباط واقع می شود. هر مساله ای که بحث بکنیم نتیجه اش در طریق استنباط واقع بشود نه این که نتیجه اش حکم شرعی باشد، می شود مساله ی اصولی.

یک عبارتی در رسائل هست که ندیده ام این عبارت را کسی خوب معنا کرده باشد حتی بعضی از کسانی که درس خارج داده اند به مرحوم شیخ ایراد گرفته اند.

مرحوم شیخ در اول بحث قطع میفرماید قطع طریقی محض، فقط حجت به معنای لغوی است نه حجت به معنای منطقی و حجت به معنای اصولی. قطع موضوعی را می فرماید حجت منطقی هست ولی حجت اصولی نیست. اما نسبت به حجیت ظن می فرماید که مساله ی اصولی است.

حجیت به معنای اصولی چیست؟ آنی است که اثبات حکم متعلقش را می کند.

حجت منطقی چیست؟ آنی است که حد وسط واقع می شود.

حجت لغوی چیست؟ آنی است که یحتج العبد علی الله سبحانه و تعالی یا یحتج

الله سبحانه و تعالی علی العبد یوم القيامة.

قطع طریقی، حد وسط نیست. هذا مقطوع الخمرية و كل مقطوع الخمرية حرام.

شیخ می فرماید حرمت رفته روی ذات خمر نه مقطوع الخمرية. بنابراین نه حجت منطقی است و نه حجت اصولی.

ولی در قطع موضوعی، اگر می‌گوییم هذا مقطوع الخمریة و کل مقطوع الخمریة حرام، اگر حکم رفته باشد روی مقطوع الخمریة، این مقطوع الخمریة است و مقطوع الخمریة هم حرام است. لذا حد وسط واقع شده است. ولی حجت اصولی نیست چون اثبات مقطوع الخمریة را می‌کند نه اثبات حکم خمر را. مساله‌ی اصولی آنی است که حکم متعلقش را اثبات کند نه حکم خودش را. این قیاس، حکم مقطوع الخمریة را اثبات می‌کند نه حکم خمر را.

اما در ظن، مرحوم شیخ می‌فرماید «ما قامت الامارة علی وجوبه يجب فعله فهذا واجب».

بعضی مثل مرحوم امام به شیخ اشکال کرده‌اند که چه فرقی هست بین قطع و ظن؟ همانطور که در قطع فرمودید حکم روی ذات واقع رفته است نه مقطوع الخمریة، خوب حکم هم رفته روی ذات واقع نه مظنون الخمریة. نمی‌توانیم بگوییم هذا مظنون الخمریة و کل مظنون الخمریة حرام چون حکم روی ذات خمر رفته است نه مظنون الخمریة.

اما این اشکال درست نیست و حق با مرحوم شیخ است چون «وکل مظنون الخمریة حرام» این حرام در کلام شیخ، حرمت ظاهری است چون مسلک مرحوم شیخ در حجیت، جعل حکم مماثل است. یعنی اگر اماره قائم شد بر وجوب استهلال، شارع یک وجوب جعل می‌کند. این که می‌گوید «هذا مظنون الخمریة و کل مظنون الخمریة حرام فهذا حرام» این حرمت، حرمت طریقی و ظاهری است. مقصود شیخ این نیست. وقتی که این حرمت ظاهری شد، این اثبات می‌کند حکم متعلقش را که خمر باشد. می‌گوید اگر خمر فی علم الله حرام باشد، حرمتش منجز است. یعنی در واقع در کلام شیخ اعظم در رسائل، یک مطلب مطوی است و آن این است که «هذا مظنون الخمریة و کل مظنون الخمریة حرام» آنهایی که فکر کرده‌اند نظر شیخ به این حرمت است، به

شیخ اشکال کرده اند. آنهایی که به عمق رسائل نفوذ کرده اند، اشکال نکرده اند چون شیخ ره یک قیاسی پشت این دارد «هذا حرام بالحرمة الظاهرية و کل محرم بالحرمة الظاهرية فحرمة الواقعية منجزة» خوب حرمت واقعی روی ذات خمر رفته است نه روی مظنون الخمرية.

لذا مرحوم آقای خوئی ره این فرمایش شیخ ره و آخوند ره را تکمیل کرده است و فرموده است که مساله ی اصولی، مساله ای است که از آن اثبات حکم شرعی یا حال حکم شرعی می شود. اینجا در فرمایش شیخ، استنباط حال حکم شرعی شده چون تنجز، حال حکم شرعی است. پس این که شیخ می فرماید «هذا مظنون الخمرية و کل مظنون الخمرية حرام»، نظرش به این حرمت نیست. این را که شیخ متوجه می شود که حکم روی مظنون الخمرية نرفته است. فرق ظن با قطع در این است که در قطع، حکم ظاهری، محال است ولی در ظن، حکم ظاهری هست. لذا می فرماید قطع، حجیت به معنای منطقی دارد و حجیت به معنای اصولی نیست. ظن، هم حجیت منطقی است و هم حجیت لغوی است و هم حجیت اصولی است.

وللكلام تتمة ان شاء الله فردا.